

مرکز انسانی و مطالعات فرهنگی  
اسلام انسانی

در گفت و گو با حجت الاسلام دکتر مرتضی آقا نهرا نی:

# خودمان را فریب ندهیم حق را بشناس سپس اهل حق را





اشاره:

مرور و کنکاش جریانات فکری ۵۰ سال اخیر کشورمان - از زمان شهید بهشتی و شهید مطهری که تئوریسین‌های اصلی انقلاب به شمار می‌آمدند و امام راحل و حضرت علامه که نقش پدر فکری را برای نیروهای انقلاب ایفاگر بودند - ما را به این حقیقت می‌رساند که به رغم گذر از فراز و نشیب‌های بسیار، این جریانات نتوانسته است آن ارتباط و تعاملی را که می‌بایست و مد نظر بوده، حتی بین نیروهای اصیل انقلاب که نیروهای مستقر در خاکریز نظام محسوب می‌شوند، با رزمندگان فرهنگی و نیروهای فکری انقلاب برقرار کند. پس به جرأت می‌توان گفت، این ارتباط تا حد زیادی قطع و منفک شده است؛ به گونه‌ای که در شرایط فعلی، نیروهای اصیل انقلاب و نظام بی‌هیچ پروایی، در این روزها مطرح می‌کنند: «به راستی حق کجاست و باطل کجا قرار دارد؟!». اظهارات مطرح شده، گوشه‌ای از سخنان دکتر آقانه‌رانی، نماینده مردم پایتخت در مجلس شورای اسلامی است که ضمن حضور در گفت‌وگویمان، در پاسخ به سوالاتی که پیرامون جریانات فکری و نقش آنان در انقلاب پرسیدیم، مطرح کردند. آنچه پیش روی شماست، حاصل این گفت‌وگوست.

## یویا

نگاهی به تاریخ کشورمان - از دیرباز تاکنون - حاکی از آن است که این سرزمین همچون ممالک دیگر، دولتمردان بسیاری را به خود دیده است که تحت تأثیر جریانات فکری غالب حرکت کرده‌اند. با این اوصاف، شما تصور می‌کنید آیا خواص (نمایندگان، نخبگان و سیاستمداران) دلسرد شده و عقب می‌کشند یا تحت تأثیر جریانات فکری و شرایط روز، تغییر موضع می‌دهند و دگرگونی را تجربه می‌کنند؟

دکتر آقانه‌رانی: متأسفانه پاسخ این سؤال به این موضوع برمی‌گردد که ما هنوز در مبانی ضعیف هستیم. با کمی بررسی، متوجه می‌شویم که همه ما در یک برهه زمانی شعاع می‌دهیم و جوابی که از این شعارها می‌گیریم نیز یکی است. به طور مثال مجاهدین خلق از همان ابتدای کار می‌گفتند: «هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف می‌توان از هر وسیله‌ای استفاده کرد». هنوز هم چنین زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد، اما الفاظ و نقل قول‌ها تغییر کرده است. هم اکنون دنیادوستی و مال‌پرستی میان عوام و خواص، نفوذ و جایگاه خاصی یافته است. گاه خودمان هم می‌دانیم که کاری اشتباه است، مثل داستانی که از زمان امام صادق (ع) روایت شده است. روزی امام صادق (ع) همراه با شاگردش در حال گذر از کوچه بودند. شخصی را دیدند که به در نانویی رسید و ۵ قرص نان برداشت و بی‌آن‌که پولش را پرداخت کند، از آن‌جا دور شد. در بین راه به فقیری رسید. یکی از قرص‌های نان را به او داد. به فاصله کمی مسکینی را مقابل خود دید، یکی دیگر از نان‌ها را به آن مسکین داد. نان سوم

هم قسمت یک شخص گرفتار و به ظاهر مستحق شد و نان چهارم به شخصی بیچاره و ندار. سپس آن شخص در حالی که تنها یک قرص نان برایش باقی مانده بود، در گوشه‌ای نشست و مشغول خوردن نان شد. امام صادق (ع) از وی در خصوص کاری که انجام داده بود، پرسیدند. آن شخص پاسخ داد: مگر در قرآن کریم نیامده که «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»؛ کسی که کار خوب کرد، ده مزد دارد. من چهار کار خوب کردم که می‌شود ۴۰ مزد. ۵ قرص نان دزدیدم که می‌شود ۵ اشتباه و یکی از نان‌ها را خوردم که جمعا می‌شود ۶ اشتباه، پس ۳۴ کار خوب برای من باقی می‌ماند. امام صادق (ع) فرمودند: اما در قرآن آمده «انما يتقبل الله من المتقين»؛ خداوند تنها از انسان‌های باتقوا، کارهای درست را قبول می‌کند، نه از یک دزد.

به راستی کدام‌یک از ما به این مصادیق توجه می‌کنیم؟! شاید به دلیل جاذبه‌هایی است که در برخی چیزها می‌بینیم. وقتی که جوان بودیم، هم همین منوال بود. بعضی طیف‌ها که به ظاهر خیلی انقلابی بودند و در عین حال پرجاذبه و پرتحرک، با اسامی و شعارهای جوان‌پسند، وقتی به صحنه می‌آمدند، مورد توجه قرار می‌گرفتند. آن زمان، امام خمینی (ع) را ندیده بودیم و حتی آرزوی دیدن عکس ایشان را داشتیم. فعالیت‌های ما ادامه داشت تا طلبه شدیم و بعد یک مبارز انقلابی. در آن زمان هم گروه‌ها، طیف‌ها و احزابی به روی کار می‌آمدند که برخی بر حق بودند و برخی دیگر نه. در خصوص برخی عملکردها نیز چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود. پافشاری بر عقیده و ارزش‌ها در هر شرایط و زمانی، خواه گروهی بپذیرند، خواه نه! پیروزی را نصیب می‌سازد.

امام خمینی علیه السلام همیشه اصول را مد نظر داشتند و هیچ کجا با مبانی اسلام بازی نمی‌کردند و آن‌ها را به خاطر خوشامد این و آن زیر پا نمی‌گذاشتند. نمونه آن مصاحبه‌ای بود که ایشان با زنی خارجی داشتند. از آن زن خواسته شده بود طبق موازین اسلامی روسری سرش کند. آن زن از امام سؤال کرد: اگر من روسری را از سرم بردارم، چه می‌شود؟ امام خمینی علیه السلام به همراه شهید بهشتی که آن‌جا حاضر بودند، از جا بلند شدند و آن زن فهمید که رعایت اصول و مبانی تا چه حد مهم است. اما امروزه احکام خدا را

**شیوه انتقادی، شیوه جذاب کردن بحث‌ها توسط منافقین بود. یعنی از نظرات مارکس و انگلس می‌آوردند و یا اصول دیالکتیک را با مبانی اسلامی مخلوط می‌کردند تا جالب و جذاب شود.**

به بازی می‌گیریم. می‌گوییم اگر این کار را انجام دهیم، مردم را از اسلام فراری می‌دهیم. پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن زمان چنین رفتاری نداشتند؟ چرا علامه طباطبایی در زمان خود تحت تأثیر جریان‌ها نبودند؟ بلکه بالعکس خودشان جریان‌ساز بودند، اما اکنون برخی برای رسیدن به هدف، یکدیگر را لگدمال می‌کنند. مصلحت فردی و جمعی جای اصول و ارزش‌ها را می‌گیرد و اعتقادات و باورهایشان تحت تأثیر شرایط تغییر می‌یابد. حال آن‌که در میان مخلصان واقعی و در بهترین مصداق؛ شهیدان، این خصایص جایی نداشته است. شاید به همین دلیل است که پادشاهایی که

از خدا می‌گیریم، متفاوت است. بی‌شک اجری که خداوند به دوستان انقلابی از جان گذشته می‌دهد، با سایر مرزها و پادشاه‌ها قابل قیاس نیست. روراست بودن با خود، شناخت معرفت و توانایی‌های فردی، پرهیز از شعارهای ناشدنی و عمل کردن به شعارهای انقلاب و به دنبال نام و نان نبودن، پارامترهایی است که باید همه به آن‌ها توجه کنند.

## یویا

**حضرت عالی در ترسیم بهترین جریان، به بهترین آدم‌ها اشاره کردید. به شهدا که با پیروی از خط نورانی امام راحل علیه السلام، حرف و عمل‌شان یکی بود و انصافاً همین افراد، بهترین جواب را از خدا گرفتند. این طور نیست؟**

دکتر آقانهانی: حقیقتاً همین‌طور است. بسیاری از شهدا آرزوی‌شان این بود که در اوج گمنامی شهید شوند و حتی جنازه‌شان باز نگردد. به دنبال برپایی یک مراسم تشییع آبرومند نبودند، اما آیا کاندیداهای انتخاباتی از این رویه تبعیت می‌کنند؟ آیا زمان رأی‌دهی به گزینهٔ اصلح بودن توجه می‌شود؟ در شرایط فعلی، بسیاری از آقایان برای به دست آوردن رأی، وعده و نوید می‌دهند. این‌ها رانت‌خواری نیست؟ امتیازدهی نیست؟ فروختن نظام نیست؟ اگر مسئله کسب آرا است، باید درست عمل شود و در این بین انتخاب اصلح، مهم‌ترین اصل است، نه این‌که از هر راهی شده شروع کنیم و بگوییم هر چه می‌خواهد بشود. به راستی خون شهدا چگونه پاس داشته می‌شود و چه پاسخی در قبال خون‌های ریخته شده، می‌دهیم؟!

## یویا

**از نظر حضرت عالی، امام خمینی علیه السلام چه قالبی را تعریف کرده بودند که نه مانیفستی داشت و نه نیازی به عضوگیری بود؟ ادبیات وی چگونه بود که برای همه از هر طبقه و گروهی،**

## قابل فهم و شیرین می‌نمود؟

**دکتر آقانهانی:** امام خمینی علیه السلام شخصی کاملاً متعهد، متدین، شجاع، باتقوا و فهیم بودند. ایشان در هر حال، فقط رضای خدا را در نظر می‌گرفتند. پایبند دنیا و امور دنیوی نبودند. همین ویژگی‌ها ایشان را متمایز ساخته بود، به گونه‌ای که حتی آن دسته از مردم که وی را ندیده بودند، نسبت به ایشان ارادت و محبت بسیار داشتند و این محبوبیت، تنها ایرانیان را در بر نمی‌گرفت و فراتر از مرزهایش می‌رفت. همهٔ اقشار از هر گروه سنی، حرف امام علیه السلام را می‌فهمیدند و با گوش جان به آن عمل می‌کردند. مصداق این حرف چنین جمله‌ای است که آنچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند. غیر از این هم نیست. در فراسوی مرزها می‌دیدیم یک نوار یا فیلم امام خمینی علیه السلام بسیار مورد استقبال قرار می‌گرفت و همه به حقایق سخنان امام خمینی علیه السلام پی می‌بردند و حرف‌هایش را می‌فهمیدند. گویی روح‌ها با هم ائتلاف داشته‌اند. این به خود فرد بستگی دارد که اگر حرف‌هایش تأثیرگذار و جذاب باشد، قابل درک خواهد بود.

در خصوص برخی عرفا هم این مسئله صدق می‌کند. چنانکه گفته‌اند: روزی عارفی وارد مدرسه‌ای در نجف شد. زمان نماز بود و اذان گفته می‌شد. آن عارف مستقیماً به محضر آیت‌الله مرتضی طالقانی می‌روند. وقتی کارشان با آیت‌الله مرتضی طالقانی تمام می‌شود، از آن عارف می‌پرسند: شما ایشان را می‌شناختید؟ و وی پاسخ می‌دهد: خیر! می‌گویند: پس چگونه به نزدشان رفتید؟ ایشان پاسخ می‌دهد: من بین جماعت کسی را دیدم که نور از دهانش خارج می‌شود. امام خمینی علیه السلام هم در تمامی گروه‌ها، احزاب، اقشار و اصناف؛ نوعی جذابیت و محبوبیت ویژه‌ای داشته و سخنان و رفتارشان نورانیت داشت. در این میان، جوان‌ها به دلیل فطرت پاک‌شان، بیشتر با ایشان مانوس می‌شدند؛ همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در میان اصحاب و یاران‌شان، جوان‌ها گوی سبقت را از پیران ربوده بودند.

جریانات از همه عوامل جذب و امکانات فریبنده و مدرنی که موجود است، برای یارگیری و خطدهی عناصر خود بهره می‌گیرند و از این سو نیروهای خاکریز انقلاب و عناصر خودی می‌خواهند با دست خالی به رقابت با آن‌ها پردازند. واقعا در این رقابت سنگین و نابرابر تکلیف چیست؟

**دکتر آقانهانی:** برخی جریانات تصور می‌کنند که باید کار خود را رنگ‌آمیزی کنند، در حالی که «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» (بقره/۱۳۸) رنگ خدایی بهترین رنگ است. لازم نیست انسان به کار خود رنگ دهد؛ همچون کاری که منحرفین و مجاهدین خلق انجام می‌دهند. برای اینکه باطل زیبایی و جذابیت ندارد، اهل باطل یک زرق و برق و روکش و زیبایی ظاهری را به کار خود می‌دهند تا عوام‌پسند باشد. خدای تبارک و تعالی اگر قرار است کاری را رنگ‌آمیزی بکند، رنگ‌آمیزی می‌کند. اگر رنگ‌آمیزی نکرده، معلوم می‌شود بی‌رنگ بودن آن زیباتر است. این را باید پذیرفت و حرکت کرد. نمونه آن جنگ است. واقعا وقتی یک لحظه از لحظات دوران جنگ را قطعه‌برداری می‌کنیم، در برابر آن قطعه، خدا می‌داند جان و دل‌مان می‌لرزد. در آن دوره احساس ذوق و شعفی حاکم بود که وصف ناشدنی است. می‌خواهم بگویم این جذابیت است.

همین اواخر من سفری به اتیوپی داشتم. وقتی نماینده صهیونیست‌ها برای سخنرانی برخاست، از جلسه برخاستیم. این صهیونیست بیچاره در پشت بلندگو بنا کرد به فحش دادن. با خودم گفتم که اگر جای تو بودم این کار را نمی‌کردم. تو چرا خودت را باختی بدبخت. شما که تا کتف، دستانتان در خون است. هر کاری که خواستید کردید و هر کاری هم که بخواهید می‌کنید. دنیا دست شماست. اسلحه دست شماست. پول و مقام برای شماست. آمریکا نوکر

شماست. شما که خیلی ادعا دارید، پس چرا خود را باخترید و چرا فحش می‌دهید.

اگر ما حق را همین‌گونه که هست بپذیریم، دشمن از آن می‌هراسد. این را به تمام دوستان طلبه و عزیزان دانشجویی که نکاتی را می‌دانند و می‌خواهند به دیگران بیاموزند، می‌گویم. خداوکیلی سلايق و خواسته‌های شخصی را رها کنید و حق را بگوید و بسپارید به خدا. هرچه که شد خدای تبارک و تعالی خود بهترین رنگ‌آمیزی را خواهد کرد. لازم نیست که شما دلت بسوزد. پیامبر در بعضی از جنگها بر حسب ظاهر شکست می‌خورد، اما چون به وظیفه عمل کرده بود، پیروز بود.

بعضی، این همه به همدیگر فحش می‌دهند و توهین می‌کنند، همدیگر را لجن مال می‌کنند؛ چرا این طور می‌کنند؟ چه گیرشان می‌آید؟ همین الان به نقد، آن‌ها باخته‌اند. ولو پیروزی از آن‌ها باشد، اما در حقیقت بازنده‌اند. حافظ غزل زیبایی دارد که می‌گوید: «من نقد امروز، به نسبه فردا نمی‌دهم» نقد را بچسبند. نقد اخلاق است. نقد این است که انسان درست عمل کند و با صلابت حرفش را درست بگوید. شیوه انتقادی، شیوه جذاب کردن بحث‌ها توسط منافقین بود. یعنی از نظرات مارکس و انگلس می‌آوردند و یا اصول دیالکتیک را با مبانی اسلامی مخلوط می‌کردند تا جالب و جاذب شود. این‌که دیگر اسلام نیست. مشکل مجاهدین خلق و فداییان همین بود. مشکل لیبرالیست‌های امروزی نیز همین است. اینهایی که امروز خیال می‌کنند با پشتم مدرنیته می‌شود کلاهی بافت، اسلام را نمی‌شناسند.

## یویا

**جریان‌های باطل، همواره سعی در شبیه‌سازی و رنگ کردن باطل با امور حق دارند که شناخت حق را از باطل سخت می‌کند. برای شناخت رنگ و اصالت حق و فریب نخوردن نسخه**

**بدلهایی که ارایه می‌شود، چه باید بکنیم؟**

**دکتر آقانهانی:** در دوران حضرت امیرالمومنین علیه السلام، برخی از اصحاب خاص پس از جنگ جمل، با حضرت امیر جلسات بسیاری داشتند. انسان‌های خوب و انسان‌های متدین و انسان‌های انقلابی مثل «حارث همدانی» یا «اصبغ بن نباته» که جزء شرطه الخمیس (نیروی ضربتی و مقربان) حضرت بودند و همیشه شمشیر روی دوش، آماده فرمان بودند و رویشان حساب می‌شد، آمدند خدمت حضرت که ما در این جنگ

**مجاهدین خلق  
از همان ابتدای کار  
می‌گفتند: هدف و وسیله را  
توجیه می‌کند و برای رسیدن  
به هدف می‌توان از هر وسیله‌ای  
استفاده کرد. هنوز هم چنین  
زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد.  
اما الفاظ و نقل قول‌ها  
تغییر کرده است.**

جمل مانده‌ایم. آن طرف زن پیامبر و این طرف داماد پیامبر؟ آن طرف صحابی بزرگ طلحه، این طرف صحابی بزرگ عمار یاسر؟ آن طرف زبیر این طرف محمدبن ابی‌بکر؟ چه کار باید کرد؟ عبارت این است «انا رجل مرموث» یعنی من مردی هستم که قاطی کرده‌ام. حضرت فرمود «انت رجل مرموث؟» تو قاطی کردی؟ حق را بشناس آن وقت اهل حق را بشناس؟

شما اگر حق را بشناسی، می‌بینی که شهید بهشتی روی این میزان است یا نه؟ حق را بشناس، بعد بین بنی صدر روی این میزان است یا نه؟ حق را بشناس، بین امام خمینی روی این میزان است یا نه؟

حق را بشناس بین شاه روی این میزان است یا نه؟ سخت نیست فهمیدنش. رها کن رفاقت را که ما همدرس بودیم یا هم‌بازی بودیم. اینها که معیار حق و باطل نیست. در نماز جماعت برای انتخاب امام جماعت دونفر هستند که می‌خواهند بایستند. شما به من جواب بدهید. یکی زیبا است، یکی معمولی؛ چه کسی بایستند جلو؟ این‌ها ملاک نیست. اولاً باید ببینیم که کدام یک مسلمان است، کدام یک کافر؟ در مرحله بعدی در عمل چگونه هستند؟ بنده هم مسلمانم، شما هم مسلمانید. من عمل نمی‌کنم، شما عمل می‌کنید، یکی از آن‌ها عارف بالله است، یکی از آن‌ها نیست. یکی آیت‌الله بهجت است، دیگری مثل من. خوب قابل مقایسه نیست، اگر هر دو، عین هم، هر دو مسلمان شیعه، اهل عمل، مؤمن دارای اخلاق، عارف بالله و در همه زمینه‌ها عین هم بودند و یکی زیباتر بود، آن وقت زیبایی هم می‌تواند ملاک باشد. یکی بگوید قانون اساسی را من قبول ندارم، یکی بگوید من قبول دارم. یکی اصلاً برای عزت اسلامی و مردم ارزش قائل نیست، یکی برایش مردم مهم هستند و با همه خطراتش در دل مردم می‌رود. یکی کاخ نشین است، یکی دیگر ساده‌زیست. آیا این‌ها با هم یکی هستند؟ آیا این‌ها اصلاً با هم قابل مقایسه هستند؟ پس شناخت حق کار سختی نیست. ما می‌آییم یک دکتر را با یک کلاس اولی مقایسه می‌کنیم. باید سطوح اینها را با همدیگر دقیقاً مقایسه کرد. اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند، حق را بشناس، آن وقت اهل حق را بشناس. این که بگویی مثلاً بنی‌صدر دکتر است و شهید بهشتی روحانی، او دانشگاهی است و او نیست. اینها حرف مزخرف و بیهوده است.

## پویا

در سال‌های اخیر با پدیده‌ای مواجه هستیم که تشخیص را تا حدی سخت کرده است. می‌بینیم فردی را

که عمری در مبارزه بوده، زندان‌ها و شکنجه‌های رژیم شاه را تحمل کرده، در جنگ و جهاد حاضر و تا مرز شهادت رفته است، هنوز هم به ظاهر در مسیر حق قرار دارد و شعار آن را می‌دهد؛ اما موضعی می‌گیرد که به تعبیر حضرت امام، جبهه حزب الله و عناصر خودی احساس سرافکنندگی و شرمساری می‌کنند. این دسته را چگونه باید شناخت و فریب آن‌ها را نخورد؟ چگونه می‌شود، که این افراد مسیرشان تغییر می‌کند؟

**دکتر آقانه‌ری:** در روایت هست کسانی که اهل دنیا، دنیا‌زده و دنیاطلبند، قابل اعتماد نیستند. دستور هست که به اهل دنیا اعتماد نکنید. اگر دیدید

**تنها راه  
استوار ماندن در حق  
همچون شهدا، ولایت‌پذیری  
شدن است. این راه رسیدن به  
خداست. دل‌ها دست خدای تعالی  
است و خداوند اگر بخواهد کسی را  
عزیز کند، می‌کند. عزت هم در  
گرو تقواست.**

کسی اسیر دنیاست، فرییش را نخورید. آن‌ها معیار و محور کار شما نباشند. یک کسی مثل طلحه و زبیر آدم‌های پیشکسوت در اسلام بودند. واقعاً کار می‌کردند. شاید هم با صداقت بودند، اما بعد آرام آرام در برهه‌ای افتادند که دیگر دوران جنگ تمام شده بود و به قول معروف صدرنشین و جزء صحابه خاص و خواص شدند؛ حقوق بسیار عالی می‌گرفتند، آرام آرام احساس کردند که می‌شود به جایی رسید که با تبر؛ طلا و نقره خرد کرد! این‌ها را

من به خودم و به دوستانی که مسئولیت دارند عرض می‌کنم.

همین چند وقت پیش با یکی از دوستانی که مسئولیت داشت، همسفر شدم. صحبتی پیش آمد. ضمن صحبت ایشان می‌گفت: چه اشکالی دارد نماینده مجلس کارهای مفید هم انجام بدهد؟ گفتم: مثلاً چه کار کند؟ گفت: من در شهرمان با یکی از کارخانه‌دارهای بزرگ صحبت کردم، بنا شد در پروژه‌ای مشترک کارهای اداری را من راه بیندازم و کارهای مالی را او. گفتم: که به نظر تو این کار درست است؟ گفت: بله! وقتی که وضع مان خوب شد، به فقر و به گرفتارها می‌رسیم. راه درست می‌کنیم. جاده درست می‌کنیم. پل درست می‌کنیم. کارهای عام‌المنفعه راه می‌اندازیم. گفتم: حرفی نیست، تو برای خدا این کار را می‌کنی؟ گفت: بله! گفتم: اگر برای خداست، تمام این مالی که به دست می‌آوری، روی کاغذ بنویس نذر کنی تا به من بدهی و من این کار خیر را انجام دهم و ثوابش هم برای تو. یک دفعه توقف کرد. گفتم: بین می‌خواهی برای خود و بچه‌هایت این مال را جمع کنی یا با این رأی جمع کنی و به مجلس بروی یا حزبت را تأمین کنی؟ چرا خود را فریب می‌دهی؟ رانت‌خواری که می‌گویند همین است. مگر رانت‌خواری شاخ و دم دارد؟ ما یک رانت‌خوار گردن‌کلفت میلیاردی را به آسانی توهین می‌کنیم و می‌گوییم منحرف است. من و تو که اندک‌ش را انجام می‌دهیم، به چشم‌مان نمی‌آید. به او گفتم: تو سواد داری؟ دکتر داری. گفت بله. گفتم: ممکن است از دو زاویه مساوی، ضلع یکی بزرگ‌تر باشد؛ اما آدمی که سال ششم دبستان را گذرانده باشد، یک نقاله می‌گذارد، می‌گوید این ۳۰ درجه است، آن طرف هم ۳۰ درجه است. هیچ فرقی نمی‌کند. رانت‌خوار؛ کوچک و بزرگش هیچ فرقی نمی‌کند. اسم او



داشتیم که اصلاً مسلمان نبودند. مادرش یهودی بود و پدرش مسیحی. خودش می‌گفت من اصلاً هیچ دینی ندارم. می‌گفت: «من به علی علیه السلام عشق می‌ورزم» تعجب می‌کردم کسی دین ندارد، خدا را قبول ندارد، ولی به امام علی علیه السلام عشق می‌ورزد. ببینید آرامنه، مسیحی‌ها و یهودی‌ها چگونه به حضرت ابوالفضل علیه السلام عشق می‌ورزند؟ چرا؟ مگر شوخی است. در تهران روز تاسوعا و عاشورا، آرامنه و مسیحی‌ها کلید منزل خود را می‌دهند، می‌گویند این خانه من، امروز وقف ابوالفضل علیه السلام است، بیایید و عزاداری کنید. مسعود رجوی تا چهار نفر به دورش آمدند، دیدید چه شد؟ ببینید الان به چه ذلتی در دنیا افتادند. واقعاً ذلیلند. نه دنیا دارند و نه آخرت. این‌ها باید برای همه ما و جریانات عبرت باشد. من توصیه‌ام به همه دوستان، مسئولان و دست اندرکاران این است که واقعا با صداقت کامل کار بکنند، خدا را در نظر داشته باشند، با خدا باشند و برای خدا درست عمل بکنند و به دنبال این نباشند که اشتباهات خود را توجیه‌کنند.

## یویا

**برای استواری در خاکریز حق و نلغزیدن در این مسیر، چه توصیه‌ای می‌فرمایید؟**

**دکتر آقانهزینی:** تصور می‌کنم تنها راه استوار ماندن در حق همچون شهدا، ولایت‌پذیر شدن است. این راه رسیدن به خداست. اگر ما از ولایت جدا افتادیم و از صلحا و علمایی مثل حضرت آیت‌الله جوادی آملی (دامت برکاته)، و حضرت آیت‌الله مصباح (دامت برکاته) که عقبه نظامند، خیلی تشخیص امور سخت می‌شود. آن وقت تنها خود من گمراه نمی‌شوم، بلکه بسیاری گمراه می‌شوند. به ویژه با گمراه شدن امثال ما که وجهه مردمی و وجهه انقلابی داریم. در هیاهوها باید توجه کنیم تا به تکلیف عمل کنیم و در مسیر ولایت باشیم. دل‌ها دست خدای تعالی است و خداوند اگر بخواهد کسی را عزیز کند، می‌کند. کاری هم به کسی ندارد. عزت هم در گرو تقواست. اگر آدم با خدا شد، خدا عزیزش می‌کند. شما امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید. ما در آمریکا اساتیدی

فلان باشد یا فلان باشد. او باشد یا من. مجاهدین خلق همان اول که شروع کردند، می‌گفتند «هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای می‌شود استفاده کرد». این آقا الان دارد همین کار را می‌کند. غافل است. فرمول این‌ها یکی بیشتر نیست. به او مهلت دادم و رفتم وضو بگیرم. یک مقدار فکر کرد، بعد هم گفت: حاج آقا! من اشتباه کردم. دیگر نمی‌کنم. جمعش می‌کنم.

اگر واقعا این جور می‌شویم که خالصا و مخلصا تصمیم بگیریم، از حق دور نمی‌شویم. مگر انسان چقدر عمر می‌کند؟ اتفاقاً شهدا عظمت‌شان همین است که دنبال این کارها نبودند. وقتی تشخیص دادند که مقام ولایت می‌گوید بروید بجنگید، گفتند: به روی چشم! آن وقت می‌بینید فلان شخصیت می‌گوید که ما می‌رویم حضرت آقا را راضی می‌کنیم. ما فشار به آقا می‌آوریم! قربان این آقا بروم، تو ولی فقیه هستی یا او؟! شناخت این دست از آدم‌ها که اهل دنیا و رانت‌خواری هستند، کار خیلی سختی نیست، هر چند شعارهای انقلابی و اسلامی بدهند و ظاهری خودی داشته باشند.